

بررسی تطبیقی سلوک عرفانی و عناصر روایی قصه شیخ صنعان عطار با رمان پدرسرگی تولستوی

مژگان میرحسینی*
فاطمه زمانی**

◀ چکیده

عرفان که به عنوان یک کنش کلامی نظام یافته استعلای درونی شخصیت / شخصیت‌های داستان در پیوند با منشأ و خالق هستی را بازنمایی می‌کند، موجب خلق آثاری درخشان در ادبیات ملل مختلف شده است. در ادبیات ایرانی - اسلامی «عطار» با «شیخ صنعان» و در ادبیات روسی - مسیحی «تولستوی» با «پدرسرگی»، این موضوع را دست‌مایه قرار داده‌اند که قهرمانان با درک عشق عرفانی به رستگاری رسیده‌اند. بنابراین، این دو اثر می‌توانند به عنوان منابعی برای مطالعه محتوایی در فرهنگ اسلام و مسیحیت مورد توجه باشند. از این روی، مقاله حاضر با رویکرد تطبیقی، ویژگی‌های ساختاری و محتوایی را در داستان شیخ صنعان و پدرسرگی موضوع تحقیق قرار داده است. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد در دو داستان، سوژه قهرمان برای رسیدن به عشق حقیقی باید از عقبه دشوار عشق‌های مجازی یعنی شهرت، اعتبار، نام و ننگ، زنان زیبارو و هستی‌های ناپایدار گذر کند تا به عشق راستین دست یابد. همچنین، در هر دو داستان نقش خواب و رؤیا، دعا و مناجات، تحمل ریاضت در کنش‌های شخصیت‌ها مشاهده می‌شود. اما وجه تمایز این دو اثر در این است که شیخ صنعان سیر سلوکی خود را از کعبه شروع می‌کند و به کعبه بازمی‌گردد، اما سلوک عرفانی پدرسرگی از صومعه آغاز و به گریز از تمام ظواهر تقدس ختم می‌شود.

◀ کلیدواژه‌ها: عرفان، سیروس‌سلوک، عناصر داستان، شیخ صنعان، پدر سرگی.

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کوثر بجنورد / mmirhoseinif@yahoo.com
** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کوثر بجنورد / zamani.semnan@gmail.com

۱. مقدمه

قصه شیخ صنعان در *منطق الطیر*، روایتی دل‌نشین از فناپذیری عشق زمینی و جاودانگی معشوق حقیقی است. شیخ فریدالدین عطار در قصه شیخ صنعان از چشم‌انداز ویژه‌ای به دین‌داری و کمال‌جویی نگریسته که در آن رستگاری صرفاً در انجام اوامر و پرهیز از نواهی خلاصه نمی‌شود. او «ما را به روم (غرب) با تمام معانی نمادین آن یعنی دنیا، طبیعت، حیات نفسانی و اسفل سافلین وجود آدمی که مبدأ و منشأ کفر و شرک است، می‌برد و دوباره به شرق یا کعبه که مقام توحید است، بازمی‌گرداند» (تقوی، ۱۳۸۹: ۳).

رمان پدرسرگی نیز از جمله نمونه‌های تأمل‌برانگیزی است که خواننده را به تفکری عمیق در باب عمده‌ترین مسائل انسانی، نیازها، آرزوها، عقاید و باورها وامی‌دارد. با مطالعه رمان پدرسرگی می‌توان به نحوه ارتباط با خداوند و دستیابی به سعادت در این دنیا دست یافت. تولستوی توجه خواننده را از نگاه سنتی صرف به دین منصرف می‌کند و او را به نگریستن از منظری دیگر و بالاتر به زندگی، یعنی نگاه شرقی و عرفانی که حاصل تجربه‌ها و تأملات شخصی اوست، فرامی‌خواند. بنابراین، هر دو اثر به مقوله‌های مربوط به حیات انسانی و آموزه‌های دینی پرداخته و نگاه و تفسیر تازه‌ای عرضه کرده‌اند. در هر دو داستان، مهم‌ترین مسائل حوزه دین، دین‌داری، ارزش‌ها، اخلاقیات، کم‌وکیف ارتباط بنده با خدا، عوامل و موانع رستگاری و عفو و بخشش الهی با نگاه و رویکردی تازه مطرح می‌شود. امروزه مطالعه تطبیقی در حوزه ساختار و محتوا مورد توجه پژوهشگران ادبیات تطبیقی به‌ویژه در مکتب آمریکایی است. این پژوهش می‌کوشد شباهت‌ها و تفاوت‌های ساختاری مراحل سیروس‌سلوک معنوی و عناصر داستانی در سنت فکری اسلامی و مسیحی را واکاوی نماید.

۲. پیشینه پژوهش

در زمینه ادبیات تطبیقی و بررسی شباهت‌های داستان شیخ صنعان با آثار دیگر، پژوهش‌هایی صورت گرفته است؛ از جمله نصر اصفهانی (۱۳۸۷) در مقاله خود به مقایسه درون‌مایه و شخصیت در رمان سرگیوس پیر و روایت ابراهیم ادهم پرداخته و

نیمی از حجم مطالب این مقاله به معرفی تولستوی و آثار او و خلاصه داستان‌ها اختصاص دارد. تقوی (۱۳۸۹) به بررسی تطبیقی داستان شیخ صنعان و *فاوست* گوته دست زده و درباره شباهت عطار و گوته و همانندی‌های اجزای دو داستان سخن گفته است. مشاور و همکاران (۱۳۹۱) مقایسه شیخ صنعان و رمان *سیلارتا* را انجام داده‌اند. طغیانی و مشاور (۱۳۹۳) مفهوم سلوک را در رمان *سیلارتا* و حکایت شیخ صنعان بررسی کرده و دریافته‌اند در هر دو اثر، شخصیت اصلی در جست‌وجوی کمال به سیروسلوک می‌پردازد و با طی مراحل که عشق زمینی مهم‌ترین آن‌هاست، از خویشتن خویش رها و به کمال نزدیک می‌شود. اقبال در کتاب *شور عشق* (۱۳۹۵) به تحلیل تطبیقی نمایشنامه *فاوست* و داستان شیخ صنعان پرداخته است. اندیشه و جهان‌بینی گوته و عطار، ریخت‌شناسی، شخصیت‌پردازی، کنش‌ها و مقایسه محتوای دو اثر از مهم‌ترین موضوعاتی هستند که در این کتاب بررسی شده‌اند. بامشکی و شمسی (۱۳۹۶) شخصیت‌های اصلی دو داستان *تائیس* و شیخ صنعان را بازنمایی ادبی نموده و دریافته‌اند هر دو شخصیت، ماجراجویی واقعی و دیرینه در تاریخ است که قدمت آن شاید به یونان باستان و یا قرن اول هجری برسد. رسمی و رسمی (۱۴۰۱) به بررسی تطبیقی رموز عرفانی منظومه *مهر و ماه* جمالی با شیخ صنعان عطار پرداخته‌اند. در هر دو داستان عناصری چون رؤیای حرکت‌بخش، شب به‌عنوان زمان نقطه عطف سفر، سفر از شرق به غرب، موانع و خطرات بازدارنده سلوک، هم‌سویی عقل و عشق، نمود حضرت محمد(ص) در رؤیای همراه قهرمان، گذر از عشق مجازی به عشق حقیقی دیده می‌شود. با وجود پژوهش‌های متعدد در زمینه مقایسه تطبیقی داستان شیخ صنعان با دیگر آثار، بررسی تطبیقی این اثر با داستان *پدرسرگی* براساس ویژگی‌های ساختاری و محتوایی انجام نشده‌است؛ بنابراین در جستار حاضر به این موضوع پرداخته می‌شود.

۳. مبانی نظری: عرفان اسلامی و عرفان مسیحی

داوود قیصری در *رسالة التوحید و النبوة و الولاية* در تعریف عرفان چنین گفته است: «عرفان در بُعد نظری، علم به خداوند سبحان از حیث اسما و صفات و مظاهر او و

احوال و احکام مبدأ و معاد است. همچنین علم به حقایق عالم و نحوه رجوع آن به حقیقت واحدی که ذات احدی است. در بُعد عملی، شناخت راه سلوک و تلاش برای رهایی نفس از تنگناهای قیود جزئی و درنهایت، وصول به مبدأ نفس و پیدایش وصف اطلاق و کلیت برای آن است» (قیصری، ۱۳۷۵: ۷). براساس قول مشایخ، عرفان دارای هفت مقام است. مقام مرتبه‌ای است که سالک با کوشش و اجتهاد خویش آن را کسب می‌کند و دارای ثبات و پایداری است (هجویری، ۱۳۸۷: ۵۴۴؛ کاشانی، ۱۳۶۷: ۱۳۵). از مهم‌ترین مقامات عرفانی می‌توان به توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا اشاره کرد. در مقابل مقام، حال بی‌اختیار به درون سالک وارد می‌شود و این واردات قلبی دارای ثبات و پایداری نیستند (سراج طوسی، ۱۳۹۴: ۷۳-۷۴). مراقبت، قرب، محبت، خوف، رجا، شوق، انس، اطمینان، مشاهده و یقین از جمله احوال هستند. خاستگاه و سرچشمه عرفان اسلامی قرآن، احادیث و سیره معصومین (ع) است و زمینه‌های شکل‌گیری آن در صدر اسلام به وجود آمد (دهباشی و میرباقری‌فرد، ۱۳۸۴: ۵۲-۶۴).

سرچشمه‌های عرفان مسیحی از جهان یونانی- رومی آغاز می‌شود، در شخص مسیح پایه می‌گیرد و در کلیساهای حواریانه پس از مسیح ادامه می‌یابد. در سنت عرفانی مسیحی، متون متعلق به کتاب مقدس نوعاً به گونه‌ای استعاری مورد تفسیر قرار می‌گیرد. عرفان مسیحی سودای آن دارد که از طریق ابزارهای عقلانی - همچون آموزش اندیشیدن، درست همانند مسیح - به درک حقایق معنوی دست‌نیافتنی دست یابد. مضامین اصلی عرفان مسیحی عبارت‌اند از: ۱. یکسان‌انگاری یا تقلید و تأسی کامل از مسیح برای دستیابی به گونه‌ای وحدت روح انسانی با روح خداوند؛ ۲. شهود کامل خدا که طی آن، عارف در پی تجربه خدا «آن‌چنان‌که هست» برمی‌آید و نه «معمادگونه در آینه» (سلیمانی، ۱۳۸۷: ۲۹). لذا می‌توان گفت اساس عرفان مسیحی ارتباط بی‌واسطه بین انسان و خداوند است و غایت مطلوب، اتصال عارف به وجود نامحدود خداوند است. در عرفان مسیحی، رؤیا، خلسه و خلع بدن مطرح است. همچنین در الهیات عرفان مسیحی گاهی ترویج زهد و تأله و گاهی تمایلات الحادی و بدعت‌آمیز مشاهده می‌شود. در عرفان

مسیحیت تعهدات سه گانه یعنی تجرد، فقر داوطلبانه و اطاعت مطرح است. در مسیحیت، افرادی که می خواستند زندگی خود را با ایمان و معنویت بیشتری همراه سازند، تجرد را شیوه زندگی خود قرار می دادند. مسیحیت، فقر داوطلبانه را ارج می نهاد و برای آن ارزش بزرگی قائل بود. حضرت عیسی (ع) زندگی زاهدانه ای داشت که پارسایان مسیحی آن را سرمشق خود قرار دادند. یکی از تعهدات رهبانیت، فرمانبرداری مطلق از مقامات روحانی است. اطاعت کامل راهبان از رئیس دیر، آزمونی است که ساکنان دیر باید به آن تن دردهند (رسول زاده، ۱۳۹۰: ۸۰-۸۸).

۴. بحث و بررسی

اینک با توجه به مراحل سیروسلوک عارف و ایدئولوژی های حاکم بر عرفان اسلامی و مسیحی، دو داستان شیخ صنعان از عطار و پدرسرگی از تولستوی واکاوی می شود و عناصر داستانی هر دو روایت بررسی می گردد.

۴-۱. خلاصه دو داستان

داستان عطار از این قرار است که شیخ صنعان، پیری کامل در دیار خویش که ۵۰ سال از عمرش را مجاور کعبه با طاعات و عبادات گذرانده و صاحب کشف و کرامات شده، در پی دیدن خوابی با مریدانش راهی روم می شود. در آنجا دختر ترسا را ملاقات کرده، برای رسیدن به وصال او از همه چیز، از جمله دین و ایمان خود می گذرد و به تمام درخواست های آن دختر (نوشیدن خمر، سوزاندن قرآن، سجده بر بت، دست کشیدن از ایمان) تن درمی دهد و حاضر می شود در قبال کابین او به مدت یک سال خوک بانی کند. مریدان شیخ پس از نصیحت و گفت و گو با او به این نتیجه می رسند که کاری از آنها ساخته نیست و به کعبه بازمی گردند. یکی از مریدان که در زمان عزیمت شیخ به روم غایب بوده، ضمن سرزنش سایرین به جهت ترک شیخ، چاره رهایی او را در دعا کردن می بیند و بر اثر این دعا کردن است که شیخ دچار تحول روحی شده و با عنایت به پیامبر (ص) توبه می کند و به سوی حجاز برمی گردد. از سویی دیگر، عنایت الهی شامل حال دختر ترسا شده به راه راست هدایت و مسلمان می شود، اما از فراق معشوق حقیقی

در برابر دیدگان شیخ و مریدان جان به جان آفرین تسلیم می‌کند و شیخ و مریدان به کعبه باز می‌گردند (ر.ک: عطار، ۱۳۸۸).

داستان تولستوی از این قرار است که پرنس استفان کاساتسکی، فرمانده هنگ رویین‌تنان، که جوانی زیبا و از همه نظر سرآمد بود و همه انتظار داشتند که به‌زودی آجودان مخصوص تزار شود، دو هفته قبل از ازدواج، در پی اعتراف نامزدش به خیانت از ارتش استعفا می‌دهد، به صومعه‌ای می‌رود و راهب می‌شود. در پایان سال سوم سر می‌تراشد و به مقام کشیشی می‌رسد و نام «سرگی» می‌گیرد. در ششمین سال گوشه‌گیری‌اش در زاغه خود که در کوه کنده شده و بسیار محقر بود، معتکف می‌شود. بانویی زیبا و ثروتمند با دوستان خود شرط می‌بندد که به صومعه پدرسرگی راه یابد و او را در مقابل خود به زانو درآورد. در شبی سرد و بارانی به آنجا می‌رود و پس از خواهش بسیار از پدرسرگی و شک و تردید و درگیری درونی که او برای راه دادن زن به داخل با خود داشت، بالاخره وارد زاغه او می‌شود؛ اما تلاش او برای وسوسه کردن پدرسرگی بی‌نتیجه می‌ماند و پدر برای رهایی از وسوسه شدن، انگشت ابهام دست چپ خود را روی کنده درخت می‌گذارد و آن را با تبر هیزم‌شکنی قطع می‌کند. «ماکوینا» با دیدن انگشت قطع‌شده پدرسرگی خجالت‌زده و دگرگون می‌شود و حجره راهب را ترک می‌کند. او یک سال بعد سر می‌تراشد و خواهرکی تارک دنیا می‌شود و زندگی سراسر محنت دیر را پیش می‌گیرد. پس از پراکنده شدن خبر ماجرای ماکوینا شهرت پدرسرگی بیشتر می‌شود و شمار کسانی که از دور و نزدیک به دیدنش می‌آمدند، فزونی می‌گیرد و همین شهرت باعث می‌شود که به کراماتش شاخ و برگ دهند. حتی مردم از مسافت دور بیماران خود را نزد او می‌آوردند و تأکید می‌کردند که نفس او شفابخش است. اولین شفابخشی او در هشتمین سال گوشه‌گیری‌اش اتفاق می‌افتد که نوجوانی چهارده‌ساله را با گذاشتن دست بر سر او شفا می‌دهد. تاجری دختر بیمارش را از راه دوری می‌آورد تا پدرسرگی او را شفا دهد. پدرسرگی نمی‌تواند در برابر این دختر زرينه‌گیسو که دارای پوستی عجیب سفید بود و خوش‌بدن، مقاومت کند و خود را در اختیار او قرار می‌دهد،

اما صبح از ترس رسوایی، لباس‌های دهقانی می‌پوشد و صومعه را ترک می‌کند. پس از طی مسافتی طولانی خواب بر او چیره می‌شود. در خواب فرشته‌ای را می‌بیند که به او نزدیک می‌شود و از او می‌خواهد پیش «پاشنکا»، دوست دوران کودکی‌اش برود و از او چاره‌جویی کند. او این خواب را پیامی از جانب خدا می‌داند و تصمیم می‌گیرد آنچه در خواب به او الهام شده انجام دهد؛ بنابراین، به دیدار پاشنکا می‌رود. با دیدن وضعیت زندگی پاشنکا که یک‌تنه همه خانواده را اداره می‌کند و حرف‌هایی که از او درباره ایمان، خدا، گناه و مردم می‌شنود، متوجه می‌شود تمام کارهایی که تاکنون انجام داده برای کسب نام و از روی شهرت‌خواهی بوده و در این کارها خدا وجود نداشته است؛ بنابراین تصمیم می‌گیرد به جست‌وجوی خدا برود و بدین منظور از روستایی به روستای دیگر می‌رود، نانی به گدایی می‌جوید و سرپناهی برای شب می‌خواهد، به مردم خدمت می‌کند یا سعی می‌کند مشکلی را با راهنمایی برایشان آسان سازد. او دیگر به فکر مردم درباره خود اعتنا ندارد و هر قدر به عقیده مردم کمتر اهمیت می‌دهد، وجود خداوند را در خود نیرومندتر احساس می‌کند. هشت ماه بدین طریق می‌گذرد تا اینکه توسط پلیس بازداشت می‌شود و چون شناسنامه نداشته، او را به جرم ولگردی محکوم می‌کنند و به سبیری می‌فرستند. وی در سبیری به صورت کارگر اجیر نزد دهقان ثروتمندی به کار گمارده می‌شود و از این وضعیت راضی است و بدین ترتیب خدا به تدریج در او تجلی می‌یابد (ر.ک: تولستوی، ۱۳۸۹).

۲-۴. ویژگی‌های محتوایی در داستان شیخ صنعان و پدرسرگی

علاوه بر شباهت‌های ساختاری شیخ صنعان و پدرسرگی، همانندی‌هایی در محتوا و موضوعات هر دو اثر نیز قابل تشخیص است. بحث از گناه، توبه، راه‌رهای و رستگاری، انواع دین‌داری، غرور و عشق و آثار آن از موضوعات مشترک میان دو اثر و از مقوله‌های مهم و مورد تأکید دو داستان است.

۲-۴-۱. کمال‌طلبی

سلوک در راه رسیدن به کمال از درون‌مایه‌های مشترک دو داستان است. سلوک در این دو داستان، حرکت از یک تجربه به تجربه‌ای دیگر است؛ در پدرسرگی حرکت از

تجربه‌ای است که خشنودی به همراه نداشته، به تجربه‌ای دیگر با امید به اینکه خشنودی در آن یافته شود که در سه حوزه موازی رخ می‌دهد؛ در حوزه بیرونی که شامل حرکت از جامعه نظامی به صومعه، دیدار با ماکوینا، دیدار با دختر تاجر و در انتها دیدار با پاشنکاست. در حوزه دوم که اندکی درونی‌تر است، بازنگری مکرر پدرسرگی به درون خود و دلزدگی و نارضایتی از وضع موجود و شوق به تجربه‌های جدید و دست یافتن به مقامات بالاتر و خوش‌نامی بیشتر، سلوک وی را شکل می‌دهد. سلوک وی در حوزه سوم کاملاً درونی است. وی پس از ملاقات با پاشنکا، در درون خود سلوک می‌کند و به دریافتی نو از کمال و رستگاری دست می‌یابد و با شکستن بت غرور و خودپسندی و ستیزه با درون خود و عشق به هم‌نوع و خدمت به مردم به کمال می‌رسد.

سلوک شیخ صنعان در دو حوزه موازی رخ می‌دهد: ۱. در حوزه بیرونی، سلوک شیخ و مریدان از حریم امن حرم آغاز می‌شود و پس از طی مراحل در روم پایان می‌پذیرد؛ ۲. در حوزه درونی، پایمردی شیخ در مواجهه با عشق و پای نهادن بر خویشتن، سلوک را شکل می‌دهد. شیخ در این سلوک همه‌چیز را رها می‌کند و از نام و ننگ و دین و دانش می‌گذرد.

۲-۴-۲. تجرّد

«تجرید عبارت است از خالی بودن از اغراض در ظاهر و باطن به جهت عدم فوت عبادت حق. خالی شدن قلب و سر سالک از ماسوی الله و آنچه موجب بُعد بنده از حق گردد» (بخاری کلاباذی، ۱۹۲۱، ج ۴: ۱۷). تجرید یا ظاهر است که عبارت است از اغراض از دنیا و یا باطن که عدم توقع عوض است (کاشانی، ۱۳۶۷: ۱۴۳). این مضمون در هر دو داستان منتخب نمود دارد. در پدرسرگی، راهب شدن او برجسته‌ترین نمود تجرّد است: «همان روز بعد مرخصی گرفت و از ارتش استعفا داد... و به روستا رفت... چون پاییز رسید به پترزبورگ بازنگشت، بلکه به صومعه‌ای رفت و راهب شد» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۲۱).

و در ادامه بی‌تفاوتی او نسبت به امور دنیوی چون اموال، خبر فوت یا زندگی نزدیکان، بی‌اعتنایی به حرف مردم، تجرّد او را به نمایش می‌گذارد: «او افسوس اموالی که

به خواهرش داده بود نمی خورد» (همان: ۲۶). «آن وقت خبر مرگ مادرش رسید و خبر شوهر کردن مری (نامزد سابقش) و او به هیچ یک از این دو خبر اعتنایی نکرد. همه توجه و علاقه اش بر زندگی درونی اش متمرکز بود» (همان: ۳۱). «اعتنایی به فکر مردم درباره خود نداشت و هر قدر به عقیده مردم کمتر اهمیت می داد وجود خدا را در خود نیرومندتر احساس می کرد» (همان: ۱۳۳).

در داستان عطار، ریاضت نمودی از تجرید است؛ زیرا ریاضت به معنای کشتن نفس است به وسیله انجام کارهای دشوار و ترک غرایز حیوانی، «عادت دادن نفس به سختی و جهاد در راه خدا و بالاترین مرتبه آن زمانی است که سالک به مقام شهود ذات رسد و دریابد که فانی فانی ازلی است و باقی باقی ازلی» (کاشانی، ۱۳۵۴: ۴۳):

در ریاضت بوده ام شبها بسی خود نشان ندهد چنین شبها کسی
(عطار، ۱۳۸۸: ۷۰)

۲-۴-۳. فقر

فقر از مقامات عرفانی و عبارت است از «عدم تملک اسباب بعد از عبور از مقام زهد، چراکه اهل حقیقت، جمله اشیا را در تصرف و ملکیت مالک الملک بینند و امکان مالکیت با غیر روا ندارند... و فقرا آن طایفه اند که مالک هیچ چیز از اسباب و اموال دنیوی نباشند و در طلب فضل و رضوان الهی مهاجرت اوطان نموده و ترک مألوفات کرده باشند» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۳۷۵).

دستیابی به مقام فقر در این بخش از پدرسرگی نمودار است که هشت ماه صحرگردی کرد و شبی در پناهگاهی بازداشتش کردند و چون شناسنامه نداشت، به جرم ولگردی محکوم و به سیبری فرستاده شد. «در سیبری به صورت کارگر اجیر نزد دهقان چیزداری به کار گماشته شد و هنوز همانجاست. در باغ میوه دهقان کار می کند و به بچه های اربابش درس می دهد و از بیماران پرستاری می کند» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۱۳۳). در شیخ صنعان مهاجرت وی به روم و ترک تمام مألوفات و از دست دادن تمام معنویات، نمودار فقر است:

در ره عشق تو هرچم بود شد کفر و اسلام و زیان و سود شد

جمله یاران من برگشته‌اند دشمن جان من سرگشته‌اند
(عطار، ۱۳۸۸: ۷۸ و ۷۹)

۲-۴-۴. زهد

زهد از جمله مقامات عرفانی است به معنای «دشمن داشتن دنیا و ترک ماسوی الله و ترک حلال از دنیا و شهوات آن» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۳۷۳).

در پدرسرگی بر این نکته تأکید شده که لباس خاص داشتن، نشانه روی به خلق داشتن است و در مسجد و صومعه نشستن و در معرض نگاه خلق به زهد و عبادت پرداختن ناشی از توجه به خلق و سلامت جویی است. همچنین، نویسنده به بیان رمزی خروج از زهد و ایمان ظاهری روی در خلق و روی آوردن به زهد اهل ملامت پرداخته: «از خود پرسید آیا ذره‌ای نیت صدق نسبت به خدا در دل من بود؟ و جوابش این بود بله بود اما هرچه بود با علف هرز شهرت خواهی و شهوت نام در چشم مردم پوشیده و آلوده شده بود. بله برای کسی که مثل من برای کسب نام در نظر مردم زندگی کرده خدا وجود ندارد. من از این پس به جست و جوی خدا خواهم رفت.» از روستایی به روستای دیگر می‌رفت و با زائران دیگر گدایی می‌کرد و گاه با او مهربانی می‌شد و گاهی تندی؛ «اما نرم‌خویی‌اش بر بیشتر دل‌ها چیره می‌شد.» گاه برای مردم انجیل می‌خواند و همیشه همه جا دل‌ها را نرم می‌کرد. «اگر می‌توانست به مردم خدمتی بکند یا مشکلی را با راهنمایی‌اش برایشان آسان سازد یا ستیزه‌جویانی را آشتی دهد هرگز سپاسی نمی‌دید زیرا جایی ماندنی نمی‌شد و به تدریج خدا در او تجلی می‌کرد. یک بار در راه با یک سرباز و دو پیرزن همراه شد. آقای و بانویی سوار بر اسب آن‌ها را نگه داشتند تا زائران صحراگرد را به مهمانشان که در کالسکه‌ای دنبال آن‌ها بود نشان دهند. «کاساتسکی از این ملاقات بسیار خوشحال شد زیرا اعتنایی به فکر مردم درباره خود نداشت» و حتی پولی را که آن‌ها به او دادند «با تواضع بسیار پذیرفت و آن را به گدای نابینایی داد. هر قدر به عقیده مردم کمتر اهمیت می‌داد وجود خدا را در خود نیرومندتر احساس می‌کرد» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۱۲۹-۱۳۱).

در شیخ صنعان هم به این موضوع پرداخته شده که مقام شامخ داشتن در ریاضت و عبادت، به جای آوردن حج و عمره، نماز، روزه و مستحبات و صاحب کرامات بودن بازدارنده و سوسه نیست:

چند شب بر همچنان در خواب دید	گرچه خود را قدوة اصحاب دید
سجده می کردی بتی را بر دوام	کز حرم در رومش افتادی مقام
گفت دردا و دریغا این زمان	چون بدید این خواب بیدار جهان
کو ندارد عقبه در ره چنین	نیست یک تن بر همه روی زمین

(عطار، ۱۳۸۸: ۶۸)

و با دیدن دختر ترسا در نگاه اول دل می بازد:

عشق آن بت روی کار خویش کرد	گرچه شیخ آنجا نظر در پیش کرد
عافیت بفروخت رسوایی خرید	شیخ ایمان داد و ترسایی خرید

(همان، ۶۹)

۲-۴-۵. سیر در آفاق

آنچه حق سبحانه و تعالی فرمود **سنریهم آیاتنا**، مراد از آفاق، عالم ظاهر یعنی عالم اجسام است و منظور از آن سیاحت بلدان یعنی جهانگردی و مشاهده اقوام و ملل گوناگون و آشنایی با روحیات و آداب و رسوم و معتقدات آنان است. از اینجاست که پیران طریقت مریدان را به سیر و سیاحت تشویق می کردند و معتقد بودند که «مرد در سفر بر مراد خود ظفر یابد و اهل ظاهر و باطن و حق و باطل را فرق کند و جسم از جان و یقین از گمان امتیاز دهد. دل او آرام گیرد و خاطرش صفا پذیرد و حیرت و تردد از وی برخیزد» (شیروانی، ۱۳۱۵ق: ۱۶).

در داستان عطار، شیخ صنعان پس از پنجاه سال اعتکاف و عبادت و ریاضت در حرم، به دنبال خوابی که دید به سفر روم رفت و این سفر با تغییرات شگفتی در حالات و درونیات وی همراه شد:

پس روی کردند با او در سفر	چارصد مرد مرید معتبر
طوف می کردند سرتاپای روم	می شدند از کعبه تا اقصای روم

(عطار، ۱۳۸۸: ۶۸)

«در قرون نخست مسیحیت، رهبانیت و بیابان‌نشینی به هم آمیخته بود. راهبان با ترک شهرهای جهان شرک در خلوت بیابان زندگی می‌کردند و زندگی در تنهایی همراه با دعا و روزه را بر حضور در اجتماع ترجیح می‌دادند (رسول‌زاده، ۱۳۹۰: ۸۴). پدرسرگی نیز به دنبال یافتن خدا صومعه را ترک کرد و به بیابان‌گردی و سفر پرداخت: «هشت ماه به همین شیوه صحراگردی کرد و شبی در پناهگاهی بازداشتش کردند و چون شناسنامه نداشت به جرم ولگردی محکوم و به سیری فرستاده شد» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۱۳۳).

۲-۴-۶. رؤیا و خواب

در نفس، بر اثر اتصال به نفوس فلکی، نقوشی مترسم می‌گردد که به حوادث آینده علم پیدا می‌کند و اگر این اتفاق در خواب بیفتد، به آن رؤیای صادقه می‌گویند (تهانوی، ۱۸۶۹م: ۵۷۷).

شیخ صنعان در پی خود فلسفه‌ای دارد که تا حدی معطوف به اندیشه‌های گنوسی است که در آثار عطار به‌طور خاص ردپای آن دیده می‌شود. هبوط، خواب و تقابل خدای نور با خدای ظلمت که مضمون‌های اصلی گنوسی هستند (الیاده، ۱۳۷۳: ۲۹۳). در داستان عطار تکرار شده و این نشان می‌دهد که شاید عطار با متون گنوسی ایرانی که پیش از حمله مغول هنوز باقی بوده، آشنایی داشته است (هالروید، ۱۳۹۵: ۱۷). در داستان عطار، خواب در دو بخش داستان نمود دارد؛ ابتدا شیخ صنعان سجده کردن بر بتی در روم را در خواب می‌بیند:

گرچه خود را قدوة اصحاب دید	چند شب بر همچنان در خواب دید
کز حرم در رومش افتادی مقام	سجده می‌کردی بتی را بر دوام

(عطار، ۱۳۸۸: ۶۸)

و پس از استعجاب دعای مرید در حق شیخ و بازگشت او به مسلمانی، دختر ترسا با دیدن خوابی متحول شده و مسلمان می‌شود:

دید از آن پس دختر ترسا به خواب	کاوفتادی در کنارش آفتاب...
چون درآمد دختر ترسا ز خواب	نور می‌داد از دلش چون آفتاب

(همان: ۸۵)

در پدرسرگی نیز هبوط، خواب یا سرگردانی ذهنی که به نوعی فراموش کردن زمان و مکان می‌انجامد و تقابل و جدال مداوم خیر و شر دیده می‌شود و این بدان دلیل است که اندیشه‌های گنوسی در عرفان به‌طور عام وجود دارند و تولستوی هم که تجربیات معنوی و سلوکی پرباری داشته و این داستان با واقعیت زندگی عارفانه او تا حد زیادی منطبق است، آثار این اندیشه‌ها در داستانش نمایان است: خوابید و میان خواب و بیداری، دختر همسایه زمان کودکی‌اش پاشنکا را در خواب دید و سپس به یاد آورد که پاشنکا ازدواج کرده و دو فرزند دارد و یک بار برای دیدن پدرسرگی به صومعه رفته. «فکر پاشنکا برایش گریزگاه نجات بود. عاقبت به خواب رفت و فرشته‌ای به خوابش آمد که به او گفت برو پیش پاشنکا و راه چاره‌ات را از او بپرس. از او بپرس که گناهت کدام است و نجات در چیست؟ از خواب بیدار شد و گفت این خواب پیامی از جانب خداست.» پس به محل زندگی پاشنکا رفت (تولستوی، ۱۳۸۹: ۱۰۸-۱۱۰).

۲-۴-۷. حجاب

از دیگر باورهای گنوسی که در تصوف باقی مانده، اعتقاد به حجاب‌های موجود میان خلق و خداست (فروهر، ۱۳۸۷: ۳۰۰) و یکی از این حجاب‌ها که در هر دو داستان بر آن تأکید شده، همانا غرور و خودبینی است. می‌توان گفت مضمون اصلی هر دو داستان، وجود حجاب‌هایی میان حق و عبد است. این حجاب‌ها چیزی جز غرور، توجه به خوش‌نامی میان خلق، سلامت‌جویی و حفظ ایمان نیست. هر دو قهرمان وقتی به کمال می‌رسند که از سلامت می‌گریزند و غرور را رها می‌کنند تا آنجا که شیخ صنعان به کفر و گبری‌گری کشیده می‌شود و آماج تیر ملامت مریدانش قرار می‌گیرد و تا اوج بدننامی می‌رود و پدرسرگی به گدایی و کار برای مردم روی می‌آورد و بعضاً با رفتارهای بد و ناسزاها و توهین‌های آنان مواجه می‌گردد و این‌گونه حجاب و مانع میان خویش و حق را از پیش برمی‌دارد.

شاید بتوان گفت اصلی‌ترین محور هر دو داستان، غرور و زیاده‌خواهی قهرمانان است. شیخ صنعان به آفت غرور مبتلا شده بود و خود را قدوة اصحاب می‌دید (ر.ک:

عطار، ۱۳۸۸: ۶۸)، بنابراین، گناه تقدیر او شد و این برای تغییر وی و رستگار شدنش لازم و ضروری بود.

در میان شیخ و حق از دیرگاه بود گردی و غباری بس سیاه
آن غبار از راه او برداشتم در میان ظلمتش نگذاشتم
(عطار، ۱۳۸۸: ۸۴)

پدرسرگی نیز گرفتار غرور است و بزرگ‌پدر صومعه علت همه مشکلات وی را غرور ناشی از زندگی اشرافی می‌داند که هنوز از بین نرفته، هرچند او از راه تواضع از مراتب روحانی چشم پوشیده، اما در این کار به خدا نظر نداشته، بلکه هدفش ارضای غرور خود بوده است. سرگی ضعف خود را در برابر غرور به خوبی حس می‌کرد و به گناه خود که تسلیم به غرور بود اقرار داشت و از آن اظهار ندامت می‌کرد و حتی پیر مرشد او علت همه مشکلات سرگی را غرور می‌دانست. پیر مرشد معتقد بود «فوران خشم سرگی به آن سبب بوده که هرچند از راه تواضع از مناصب روحانی چشم پوشیده اما در این کار به خدا نظر نداشته بلکه هدفش ارضای غرور خود بوده» پیر مرشد به او گفت: «غرور ناشی از زندگی اشرافی هنوز در تو خاموش نشده... و اگر تمام افتخارات گذشته را برای خدا زیر پا گذاشته بودی می‌توانستی هر تحقیری را به آسانی تحمل کنی... به شیوه گذشته به مبارزه ادامه بده و از تواضع غافل مباش... به تنهایی و مراقبه احتیاج داری تا بر غرور خود چیره شوی» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۴۰-۴۲). «البته نمی‌توانست خشنود نباشد و به نتایج کارهایش و نفوذی که در دیگران داشت بی‌اعتنا بماند. فکر می‌کرد چراغی است که خدا برافروخته است» (همان: ۷۹).

او مدام از ابتدا تاکنون از خدا خواسته بود به او پاکی، تواضع راستین و عشق عطا کند. «عشق دیگران نسبت به خودش برایش خوشایند بود و به آن احتیاج داشت اما خود نسبت به آن‌ها چنین احساسی در دل نداشت. دلش از عشق خالی بود. از افتادگی و آزادگی و پاکی نیز دور بود (همان: ۱۰۰).

۲-۴-۸ مبارزه با نفس

بحث عدم توفیق در مبارزه با نفس و گناه در هر دو اثر مورد تأکید قرار گرفته که مربوط

به دوبعدی بودن وجود آدمی و کوشش و کشش متضاد در درون اوست که گاه به سقوط می‌انجامد و این مهم‌ترین نشانه عصیان در برابر خداوند است که همگان اعم از شیخ و شاب و پیر و مرید و زاهد و فاسد را در بر می‌گیرد؛ چنان‌که شیخ صنعان با پنجاه سال اعتکاف در حرم و به جا آوردن پنجاه حج و عمره و مداومت در نماز و روزه و ریاضت، سرانجام به گناه کشیده شد:

در نهاد هرکسی صد خوک هست خوک باید سوخت یا زَنار بست
تو چنان ظن می‌بری ای هیچ‌کس کین خطر آن پیر را افتاد بس
در درون هرکسی هست این خطر سر برون آرد چو آید در سفر
(عطار، ۱۳۸۸: ۷۹)

برای پدرسرگی نیز «مشقت اصلی مبارزه باطنی بود مبارزه با خود. رنج او از دو منبع بود: یکی شک و دیگری شهوت، و این دو دشمن همیشه با هم بر او می‌تاختند. همین‌که بر شک چیره می‌شد آتش شهوت نیز خاموش می‌گردید» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۴۹).

تاجر دخترش را به پدرسرگی می‌سپارد و می‌رود. دختری زیبا و بالغ بوده با اندامی به کمال و خوش ترکیب. «وقتی دختر آمد و جلو او ایستاد و او تبرکش داد، از نگاهی که به اندام او انداخت وحشت کرد. دختر از جلوی او گذشت و او احساس کرد که نیشی در دلش خلید.» دختر به دعا کردن اعتقادی نداشت و از پدرسرگی خواست دعا کند و دست بر سر او بگذارد و گفت: «من شما را به خواب دیده‌ام... دیدم که دستتان را گذاشتید روی سینه‌ام و دست پدرسرگی را گرفت و روی سینه خود گذاشت و فشرد پدرسرگی دست خود را در اختیار او گذاشت، سراپا می‌لرزید و احساس کرد که مغلوب شده و دیو شهوت زنجیر بریده است» و در نهایت مغلوب شهوت خود شد (همان: ۱۰۳-۱۰۵).

۲-۴-۹. شک و تردید

شیخ صنعان در راه خود ثابت‌قدم بود و هرگز دچار شک و تردید نشد، زیرا راه او راه عشق، یکی از راه‌های سلوک بود؛ اما پدرسرگی، همواره دچار شک و تردید بود و

خودش اذعان داشته که رنج او از دو منبع بوده: «یکی شک و دیگری شهوت که همیشه باهم بر او می‌تاختند. او گمان می‌کرد این دو، دو دشمن مجزا هستند؛ اما یکی بودند. همین که بر شک چیره می‌شد آتش شهوت نیز خاموش می‌شد» (همان: ۳۵).

۲-۴-۱۰. توبه

توبه رجوع از مخالفت حکم حق است به موافقت و رجوع از معصیت به اطاعت. توبه دارای مقدمات و ارکانی است؛ فرد باید از خواب غفلت بیدار شود و از مداومت گناه منزجر گردد و به طریق مستقیم برگردد (سجادی، ۱۳۹۳: ۲۶۴). شیخ صنعان پس از اجابت دعای مرید در حق او، از ترسایی پشیمان شده، توبه می‌کند و به حق بازمی‌گردد:

آنک داند کرد روشن را سیاه توبه داند داد با چندین گناه...
 شیخ غسلی کرد و شد در خرقه باز رفت با اصحاب خود سوی حجاز

(عطار، ۱۳۸۸: ۸۵)

کاساتسکی نیز از پاشنکا درباره زندگی‌اش می‌پرسد و پاشنکا تمام ماجرا را از ازدواجش تا زمان کنونی برای او بازگو می‌کند که خرج زندگی خود و دختر و داماد و نوه‌هایش را با تدریس موسیقی به دختران تاجر درمی‌آورد و به‌رغم اینکه به‌خاطر شرم از کهنه بودن لباس‌هایش به کلیسا نمی‌رود، دعا می‌خواند. سپس کاساتسکی از آنجا می‌رود و در راه با خود می‌گوید: «پس این بود معنای خواب من. پاشنکا سرمشق خوبی می‌بود برای من ولی من به راه او نرفتم. خدا و خدمت او را بهانه کردم و چشم به مردم داشتم. پاشنکا برای خدا زندگی می‌کند به این خاطر که برای مردم زنده است. بله یک کار نیک، یک پیاله آب که بی‌طمع پاداش به تشنه‌ای داده شود ارجمندتر از همه کارهای خوبی است که من در راه مردم کرده‌ام»... «از خود پرسید آیا ذره‌ای نیت صدق نسبت به خدا در دل من بود؟ و جوابش این بود: بله بود، اما هرچه بود با علف هرز شهرت‌خواهی و شهوت نام در چشم مردم پوشیده و آلوده شده بود. بله برای کسی که مثل من برای کسب نام در نظر مردم زندگی کرده خدا وجود ندارد. من از این پس به جست‌وجوی خدا خواهم رفت» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۱۲۸ و ۱۲۹).

۲-۴-۱۱. سلوک عاشقانه

عشق، نزد اهل سلوک، بذل همه چیز و تحمل همه چیز است، و گفته اند: «عشق، آخر مرتبه محبت است و محبت، اول درجه عشق است. و گفته اند: آتشی است که در دل فروخته شود تا هر چه جز محبوب است بسوزاند» (تهانوی، ۱۸۶۹م: ۱۰۱۲). می توان گفت دین داری شیخ صنعان، پس از تجربه عشق و قدم گذاشتن در راه عشق متفاوت شد و در واقع، دین موروثنی او به دین تجربی تبدیل شد. پدرسری نیز چنین است؛ او که گاهی حتی در وجود خدا و آن جهان شک می کرد، در پایان داستان از خدا، عشق، ایمان، درد و رنج هم نوع درک درست تر و عمیق تر یافت و به آزادی وجدان شخصی رسید. در هر دو داستان، مضمون تبدیل تصوف زاهدانه به تصوف عاشقانه و خروج از سلامت و ورود به ملامت تصویر شده است. عطار در شیخ صنعان رویکرد نمادین به مقوله عشق و عرفان دارد و روایتی تمثیلی از رابطه عاشقانه با خدا ارائه می دهد. وی اسلامی نو و بدیع را در مقابل اسلام خشک زاهدانه آن دوران ارائه می کند. تولستوی نیز در داستان خود به قوانین خشک و دست و پاگیر کلیسای ارتدکس پشت می کند و اعلام می دارد که اساس مذهب تازه او عشق به مسیح و اعتقاد به رستگاری بشریت بدون سلطه کلیساست (عطار، ۱۳۸۰: ۲۵۱). به عقیده وی ایمان واقعی با عشق حاصل نمی شود. او خدا را به عشق تعبیر می کند و معنای حیات واقعی را در عشق به خدا می داند (همان: ۲۵۶).

۳-۴. ویژگی های ساختاری در روایت عطار و تولستوی

هر داستانی دو جنبه دارد: ۱. ساختار و صورت؛ ۲. پیام و مضمون. برای این دو اثر می توان چند وجه مشترک ساختاری برشمرد؛ از جمله اینکه هر دو اثر بر پایه یک شخصیت و ماجرای کم و بیش واقعی شکل گرفته اند، قهرمانان دچار تحولات روحی و دگرگونی شخصیتی می شوند، اراده و قدرت الهی در دو داستان اهمیت ویژه ای دارد و رویدادهای معجزه وار در آن ها به چشم می خورد. در بعد محتوایی هم مقوله هایی چون غرور، گناه، عشق، ایمان، خواب، شفاعت و رستگاری در مرکز توجه است. این دو

داستان، با وجود تفاوت در قالب که یکی منظوم است و دیگری مشور، از شباهت‌های ساختاری بسیاری برخوردارند که به تفکیک به آن‌ها پرداخته می‌شود.

۳-۴-۱. پیرنگ داستان

هر دو داستان از نقطه‌ای مشابه آغاز می‌شود یعنی توصیف قهرمانان در برخورداری آنان از کمالات ظاهری. شیخ صنعان، پیر و مرادی است که قریب ۵۰ سال در جوار کعبه به سر برده و حدود ۵۰ بار حج کرده و در اسرار معنوی به مقام کرامت رسیده و ۴۰۰ مرید صاحب کمال دارد؛ حتی بزرگان دین و مشایخ روزگار در برابر او زانو به زمین می‌زنند و بزرگی و کمال او را می‌ستایند (ر.ک. عطار، ۱۳۸۸: ۶۷). داستان پدرسرگی را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد. بخش اول با توصیف کمالات ظاهری استغفار کاساتسکی آغاز می‌شود. وی فرمانده هنگ روئین تنان و جوانی زیبا، راست‌گفتار، درست‌کردار و میان همگنان سرآمد بود و توانایی‌های فوق‌العاده داشت و همگان انتظار داشتند به زودی آجودان مخصوص تزار شود (ر.ک. تولستوی، ۱۳۸۹: ۵ و ۴). در آغاز بخش دوم به بیان ویژگی‌های ظاهری و شخصیتی پدرسرگی پرداخته شده. وی سال‌ها به ریاضت و عبادت پرداخت و به واسطه زیبایی‌های ظاهری مورد توجه همگان، به‌ویژه زنان، قرار گرفت (ر.ک. همان: ۳۱). بخش سوم نیز با این توصیفات از پدرسرگی آغاز شده که او هیئت پیر وارسته‌ای را پیدا کرده بود با ریشی بلند و سفید و موهایی سیاه و مجعد و شمار کسانی که از دور و نزدیک به دیدنش می‌آمدند، رو به فزونی داشت و او را صاحب قدرت شفا بخشی می‌دانستند (ر.ک. همان: ۷۲).

پس هر دو داستان با حالتی کم‌وبیش باثبات آغاز می‌شود، اما عاملی این آرامش و ثبات را بر هم می‌زند. در داستان عطار، عامل برهم خوردن آرامش اولیه غرور است، زیرا شیخ خود را «قدوة اصحاب دید» و در ادامه، عشق به دختر ترسا که او را در خواب دید (عطار، ۱۳۸۸: ۶۸). در بخش اول داستان تولستوی، بر هم خوردن تعادل و ثبات اولیه از آنجا آغاز می‌شود که نامزد کاساتسکی به رابطه قبلی خود با تزار اعتراف می‌کند و این سبب کناره‌گیری افسر جوان از گارد و درآمدن به لباس رهبانیت می‌گردد: «همان روز

بعد مرخصی گرفت و از ارتش استعفا داد ... و به روستا رفت ... چون پاییز رسید به پترزبورگ بازنگشت، بلکه به صومعه‌ای رفت و راهب شد» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۲۱).

در بخش دوم، تعادل اولیه با ورود ماکوکینا به حجره پدرسرگی به هم می‌خورد: ماکوکینا به زاغه رسید و در زد پدرسرگی که تازه خوابیده بود بیدار شد و صدای زنی را شنید و گفت: «خدایا یعنی آنچه در کتاب زندگی قدیسان نوشته است حقیقت دارد؟ آیا به‌راستی شیطان برای اغوای انسان به گناه به‌صورت زنی درمی‌آید؟" بله صدای زنی است و چه صدای نرم و آزرمگین و چه دلنشین! وای!" و تقی بر زمین انداخت تا شیطان را از خود دفع کند... کوشید که همچنان دعا بخواند اما به‌جای خواندن دعا بی‌اختیار گوش تیز کرد. می‌خواست بیشتر بشنود» (همان: ۵۳).

و در بخش سوم، دختر تاجر (ماریا) برهم‌زننده آرامش و تعادل است: تاجر دخترش را به پدر سرگی می‌سپارد و می‌رود. دختری زیبا و بالغ بوده با اندامی به‌کمال و خوش‌ترکیب. «وقتی دختر آمد و جلوی او ایستاد و او تبرکش داد از نگاهی که به اندام او انداخت وحشت کرد. دختر از جلوی او گذشت و او احساس کرد که نیشی در دلش خلید. دید که زنی لذت‌جو و سبک‌مغز است» (همان: ۱۰۳).

در داستان عطار، قهرمان دچار خفت و خواری می‌شود و دختر ترسا تا پایان داستان پیروز میدان است، در داستان تولستوی نیز قهرمان از همه‌چیز دست می‌کشد و با پوشیدن لباس دهقانی و پنهان کردن هویت اصلی خود به‌گدایی می‌پردازد و در پایان نیز به سیبری تبعید می‌شود. در هر دو داستان جدال وجود دارد. در داستان عطار، جدالی میان دختر ترسا و شیخ عاشق درمی‌گیرد و در داستان تولستوی، جدالی مداوم میان پدرسرگی و وجدانش برقرار است؛ البته جدال او با ماکوکینا که می‌توان او را نماد نفس‌اماره دانست، نیز در این زمینه قابل ذکر است.

عصیانگری در هر دو داستان نمود ویژه‌ای دارد؛ اما شاید بتوان گفت این عصیان بیرون از اراده الهی نیست، بلکه عاملی است برای از بین بردن حجاب میان بنده و خدا که در هر دو داستان می‌توان آن را به غرور و خوش‌نامی تعبیر کرد.

۳-۴-۲. قهرمانان

شباهت‌هایی میان قهرمانان هر دو داستان قابل تشخیص است؛ ازجمله اینکه هر دو در دوران پیری و با وجود برخورداری از کمالات نفسانی و معنوی به گناه افتاده‌اند و هر دو قهرمان در راه رسیدن به کمال بیشتر هستند. عطار در ماجرای شیخ صنعان، ایمان و اعتقاد را بدون ابتلا و امتحانی دشوار چون عشق، آرام‌بخش و اطمینان‌بخش نمی‌داند و تولستوی در پدرسرگی، ایمان و اعتقاد زاهدانه به خدا را عامل رستگاری نمی‌داند و آن را در زندگی میان مردم و خدمت به آن‌ها جستجو می‌کند.

هر دو قهرمان ظاهراً در اوج و شخصیت آرمانی جامعه خود هستند؛ شیخ صنعان خود را «قدوة اصحاب» می‌بیند و پدرسرگی نیز «در صومعه به برتری خود بر دیگران» آگاه است.

هم قهرمان داستان عطار نمونه انسانی و نوعی سالکان است و هم قهرمان داستان تولستوی نماینده نوعی راهبان و قدیسان است که همواره در معرض خطر گمراهی قرار دارند و هر دو قهرمان، سرنوشت انسان را در منظری دینی به نمایش می‌گذارند.

وجه مشترک دیگر هر دو قهرمان سفر است. سفر در دوران میانسالی برخی عارفان و هنرمندان، عنصری چشمگیر است. هر دو قهرمان با گذر از آزمونی دشوار به نگرشی قاطع و متفاوت درباره جهان و حیات می‌رسند و دوران تردید آن‌ها پایان می‌یابد.

در هر دو داستان، عامل گمراهی قهرمانان دختری است در اوج زیبایی. البته قهرمان داستان می‌توانسته با اراده و تسلط بر نفس خود، موقعیت را کنترل کرده و از گناه و گمراهی نجات یابد؛ درست مانند اتفاقی که در ماجرای ماکوکیا برای پدرسرگی افتاد، اما گویی این عصیان، اتفاقی بیرون از اراده الهی نیست و در واقع، برای رسیدن به کمال و رستگاری قهرمان ضرورت داشته است.

هر دو قهرمان نوعی ولایت تکوینی داشتند؛ یعنی پس از طی مراحل سلوک و تحمل ریاضت‌ها با قدرت الهی صاحب برخی کرامات شده و با پرهیز از گناه که مستلزم تحمل ریاضت‌های مشروع است، شایستگی انجام کارهای شگفت‌انگیز را یافته بودند. عطار به این ویژگی در شیخ صنعان این‌گونه اشاره کرده:

موی می‌بشکافت مرد معنوی در کرامات و مقامات قوی

هرکه بیماری و سستی یافتی از دم او تندرستی یافتی

(عطار، ۱۳۸۸: ۶۷)

قهرمان داستان تولستوی نیز پس از چندین سال ریاضت و دعا و پشت‌سر گذاشتن ماجرای ماکوکی‌نا، به همین ویژگی دست می‌یابد. مردم از مسافتات دور بیماران خود را نزد او می‌آوردند و اعتقاد داشتند که نفس او شفابخش است. اولین شفابخشی او در هشتمین سال گوشه‌گیری‌اش اتفاق افتاد که نوجوانی چهارده‌ساله را با گذاشتن دست بر سر او شفا داد (ر.ک: تولستوی، ۱۳۸۹: ۷۳).

هر دو قهرمان بر اثر دیدن خوابی متحول شده و راه خود را پیدا می‌کنند. به عقیده یونگ، صدایی که در رؤیا با ما صحبت می‌کند از خود ما نبوده و از منبع دیگری حلول می‌کند (یونگ، ۱۳۷۲: ۲۲). نظر یونگ درباره خواب و رؤیا به عقیده عارفان نزدیک است که معتقدند برخی خواب‌ها می‌تواند پیام الهی باشد (همو: ۹). به واسطه دعای مریدی پاک‌باز رحمت الهی شامل حال شیخ صنعان شد و سلامت جسم و روان خویش را بازیافت. شاید منظور از این مرید، وجدان شیخ باشد (ر.ک: عطار، ۱۳۸۸: ۸۳). پدرسرگی نیز با ندای وجدان خویش از گناه پشیمان شد و پاشنکا برای او در حکم همان مریدی است که به شیخ صنعان کمک کرد (ر.ک: تولستوی، ۱۳۸۹: ۱۲۸).

رؤیای مکرر سجده بر بت، شیخ صنعان را بر آن می‌دارد که برای کشف راز آن، سفر روم را آغاز کند که نشانگر میل به تغییر درونی و تجربه‌ای جدید است و در پی این خواب و سفر است که شیخ از عشق مجازی به عشق حقیقی دست می‌یابد و رستگار می‌شود. پدرسرگی نیز پس از ترک صومعه، خوابی می‌بیند و برای درک پیام ضمیر ناخودآگاه خود به دنبال پاشنکا می‌رود و در ملاقات با او به حقیقت دست می‌یابد و راهش را پیدا می‌کند.

شیخ صنعان به سبب عشق از ایمان می‌گذرد و در ورطه کفر فرومی‌رود، اما سرانجام نجات می‌یابد و دوباره به ایمان بازمی‌گردد و این ایمان با ایمان زهدآمیز پیشین او تفاوت

بسیار دارد (پورنامداریان، ۱۳۷۶: ۵۱). پدرسرگی نیز پیوسته در دعاهايش از خدا می‌خواست که به او ایمانی مستحکم و بی‌ریا مانند ایمان دوران کودکی عطا کند و همیشه به سبب نداشتن چنین ایمانی، روحی متلاطم و ناآرام داشت، اما سرانجام از آن ایمان ناخالص زهدآمیز به ایمانی پاک و خالص و عاشقانه رسید. سرخوردگی او از نامزدش که او فرشته‌ای پاکش می‌پنداشت و آزدگی‌اش از او به قدری شدید بود که دستخوش ناامیدی‌اش می‌کرد و این ناامیدی او را به سوی خدا بازکشانده بود؛ «بازگشت به ایمان کودکی که هرگز دلش از آن خالی نشده بود» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۲۳).

هر دو شخصیت در این ویژگی نیز مشترک‌اند که به جلد و با تأکید تمام از زنان و زیبارویان فاصله می‌گیرند و خود را در معرض لذت و هوس غریزی قرار نمی‌دهند. پدرسرگی که بر اثر سرخوردگی در عشق و خیانت نامزدش زندگی عادی را رها کرده و به صومعه رفته، به سبب نگاه مسیحیان سستی که زن را وسیله گمراهی بنی نوع بشر می‌شمارند، معتقد است زنان صورت دیگری از شیطان (ابلیس) هستند و پیوسته دعا می‌کند و از خدا می‌خواهد که او را نجات دهد: «خدایا یعنی آنچه در کتاب زندگی قدیسان نوشته است حقیقت دارد؟ آیا به راستی شیطان برای اغوای انسان به گناه به صورت زنی درمی‌آید؟" بله صدای زنی است و چه صدای نرم و آزرملگین و چه دلشین! وای!" و تفی بر زمین انداخت تا شیطان را از خود دفع کند» (همان: ۵۳).

شیخ صنعان هم که از عشق به دور بوده و بر اثر ریاضت‌ها و عبادت‌ها به غرور مبتلا شده، عشق به دختر ترسا او را از این غرور واهی بیرون می‌آورد و همان چیزی که شیخ از آن فاصله می‌گرفت، یعنی زن و عشق، موجب تحول روحی او می‌گردد.

داستان شیخ صنعان کارکرد و ضرورت عشق در سیروسلوک را گوشزد می‌کند، داستان پدرسرگی نیز چنین است؛ البته عشق به نوع انسان نه به جنسی خاص. تأکید نویسنده این داستان بر بازگشت به میان مردم و تفسیر تازه‌ای از محبت به خداوند است. «من از این پس به جست‌وجوی خدا خواهم رفت.» از روستایی به روستای دیگر می‌رفت و با زائران دیگر گدایی می‌کرد و گاه با او مهربانی می‌شد و گاهی تندی؛ «اما

نرم‌خوبی‌اش بر بیشتر دل‌ها چیره می‌شد.» گاه برای مردم انجیل می‌خواند و همیشه همه‌جا دل‌ها را نرم می‌کرد. «اگر می‌توانست به مردم خدمتی بکند یا مشکلی را با راهنمایی‌اش برایشان آسان سازد یا ستیزه‌جویانی را آشتی دهد هرگز سپاسی نمی‌دید زیرا جایی ماندنی نمی‌شد و به تدریج خدا در او تجلی می‌کرد» (همان: ۱۲۹ و ۱۳۰).

۳-۴-۳. شخصیت‌های فرعی

علاوه‌بر همانندی‌های متعدد میان قهرمان داستان عطار و قهرمان داستان تولستوی، میان شخصیت دختر ترسا که در مسیر زندگی شیخ وارد می‌شود و دختر تاجر (ماریا) که سر راه پدرسرگی قرار می‌گیرد، شباهت‌هایی وجود دارد. هر دوی آن‌ها به داشتن کمالات ظاهری و زیبایی توصیف شده‌اند. عطار دختر ترسا را به زیبایی توصیف می‌کند و صفاتی که برای او برمی‌شمارد از این قرار است: روحانی‌صفت، دارای معرفت در ره روح‌الله، بسیار زیبا، با زلف و لب و چشمی دل‌انگیز، ابرو و روی و دهانی زیبا، چاه زنخدانی سیمین، گوهری بر موی و برقی بر روی بسته که با ناز و کرشمه، عشق شیخ را رد می‌کند و سپس او را مورد امتحان قرار می‌دهد (ر.ک: عطار، ۱۳۸۸: ۶۸ و ۶۹).

در داستان تولستوی نیز دختر تاجر از کمالات ظاهری برخوردار است و توصیفاتی که برای او آورده شده چنین است: زرینه‌گیسو، با پوستی بسیار سفید، خوش‌بدن، چهره‌ای کودکانه، سینه و سرین به کمال‌رسیده و خوش‌ترکیب. همچنین نویسنده نرم‌خو، ترسان، لذت‌جو و سبک‌مغز را در توصیف شخصیت دختر تاجر به کار برده است (ر.ک: تولستوی، ۱۳۸۹: ۱۰۳).

دختر ترسا با افکندن عشق در وجود شیخ، او را از خودپرستی و دعوی‌گری و غرور نجات می‌بخشد و بین او و حق اتحادی دوباره برقرار می‌کند و مانع و حجاب میان او و حق را که همان غرور و خودپرستی است، از میان برمی‌دارد. دختر تاجر نیز عشق را در وجود پدرسرگی بیدار می‌کند، گویی با دیدن دختر نیشی در دلش می‌خلد؛ البته این عشق با شهوت و هوس آمیخته است، اما می‌تواند غرور و خودپسندی را در وجود پدرسرگی از میان ببرد و او را به رستگاری رهنمون شود.

دختر ترسا آفتاب را در خواب می بیند، دگرگون شده به سوی شیخ روان می شود و با تشرّف به دین اسلام از دنیا می رود. اگر وی را نماد نفس اماره بدانیم، ایمان آوردن او حدیث «اسلم شیطانی علی یدی» (سیوطی، ۱۴۱۴ق، ج ۶: ۲۷) را فرایاد می آورد. پس مسلمان شدن وی به معنای مسلمان شدن نفس اماره است و مرگش را می توان به رسیدن به مقام نفس مطمئنه تعبیر کرد:

گفت شیخا طاقت من گشت طاق من ندارم هیچ طاقت در فراق...
این بگفت آن ماه و دست از جان فشاند نیم جانی داشت بر جانان فشاند
قطره‌ای بود او درین بحر مجاز سوی دریای حقیقت رفت باز
(عطار، ۱۳۸۸: ۸۸)

این قسمت از داستان شیخ صنعان را باید با ماجرای ماکوکینا مقایسه کنیم. وی با دیدن انگشت بریده پدرسرگی متحول می شود و در نهایت با پیوستن به کلیسا از راهبه‌های معروف و قدیسان مشهور می گردد. این نیز می تواند تعبیری از تبدیل نفس اماره به نفس مطمئنه باشد: «پدرسرگی من راه زندگی‌ام را عوض خواهم کرد. مرا به حال خودم رها نکنید. مرا ببخشید و تبرک دهید. صدای راهب از دورن پستو شنیده شد که گفت: به نام پدر و پسر و روح القدس. برو. زن زاری کنان حجره راهب را ترک کرد... یک سال بعد سر تراشید و خواهرکی تارک دنیا شد و زندگی سراسر محنت دیر را پیش گرفت» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۷۱).

هر دو دختر، مسیحی بودند و در پایان به مذهب معشوق خود پیوسته‌اند، دختر ترسا به مذهب شیخ - اسلام - می گردد و ماکوکینا نیز راه پدرسرگی را برمی‌گزیند و راهب می شود.

۳-۴-۵. شخصیت پردازی

در حکایت شیخ صنعان پنج شخصیت وجود دارد که عبارت‌اند از: شیخ صنعان، دختر ترسا، مرید خاص، جمع مریدان و تصور پیامبر(ص) در خواب. عطار جملات کوتاهی را در معرفی هر شخصیت به کار برده و تنها معرفی شیخ و مرید خاص با تفصیل بیشتر

ارائه شده است (ر.ک: عطار، ۱۳۸۸: ۶۷ و ۸۲). در داستان پدرسرگی شخصیت‌های بیشتری وجود دارد. پدرسرگی، نامزدش مری، بزرگ‌پدر صومعه، راهبان و راهبکان، ماکوکینا، دختر تاجر (ماریا) و پاشنکا مهم‌ترین شخصیت‌های داستان هستند؛ اما شخصیت‌های فرعی از جمله مادر و خواهر پدرسرگی، سزار، نیکلای پاولویچ، مرد تاجر، استاد دانشگاه و زائران نیز وجود دارند که نقشی در کنش‌های اصلی ندارند. شخصیت‌پردازی تولستوی بیشتر در قالب معرفی مستقیم و گاه غیرمستقیم و از طریق رویدادهاست. به نظر می‌رسد نویسنده می‌توانست شخصیت دختر تاجر را با توجه به نقشی که در تغییر سرنوشت و راه پدرسرگی دارد، بهتر پردازش کند، اما حتی به سرانجام او نیز اشاره‌ای نکرده است. تنها، تحول شخصیتی ماکوکینا از زنی عیاش و خوش‌گذران به راهبه و قدیسی معروف پذیرفتنی‌تر است.

۳-۴-۶. مکان مقدس

با بررسی داستان شیخ صنعان و پدرسرگی زمینه‌های مشترک و شباهت‌هایی به ذهن‌خطور می‌کند. داستان «شیخ صنعان» از جوار کعبه آغاز می‌شود که در عالم اسلام مظهر تمام برتری‌ها و نقطه عطف تمام کمالات است:

شیخ صنعان پیر عهد خویش بود	در کمال از هرچه گویم بیش بود
شیخ بود او در حرم پنجاه سال	با مرید چارصد صاحب‌کمال

(عطار، ۱۳۸۸: ۶۷)

در زمان تولستوی نیز هنگ گارد از اهمیت و اعتبار بالایی برخوردار بوده است و داستان از این نقطه آغاز می‌شود: «در سال‌های چهل در پترزبورگ واقعه‌ای روی داد که همه را به حیرت انداخت. پرنس کاساتسکی فرمانده سواران هنگ روین‌تان، که جوانی زیبا بود و همه انتظار داشتند که به‌زودی آجودان مخصوص تزار نیکلای اول بشود و مسیری درخشان را پی گیرد، یک ماه پیش از ازدواج با نامزدش که دوشیزه‌ای به‌غایت زیبا و ندیمه امپراتوربانو و طرف محبت خاص او بود، ظاهراً بی‌مقدمه از خدمت ارتش کناره گرفت و پیوندش را با نامزدش برید و ملک کوچکی را که داشت به خواهرش

واگذاری و به صومعه‌ای رفت و راهب شد» (تولستوی، ۱۳۸۹: ۲).

هر دو اثر بر مقوله‌ها، مفاهیم و باورهای دینی استوارند و بر این نکته تأکید شده است که احتمال گمراهی در هر مرتبه و مرحله‌ای وجود دارد و هیچ‌کس از این خطر در امان نیست.

۳-۴-۷. تمثیلی بودن روایت

در داستان شیخ صنعان جنبه تمثیلی غلبه دارد، یعنی می‌توان قهرمانان یا شخصیت‌های این داستان را بخشی از وجود خودِ راوی قلمداد کرد و دختر ترسا که شیخ را به کردارهای خلاف شرع و اخلاق دینی واداشت، نماد نفس اماره گرفت:

در درون هرکسی هست این خطر سر برون آرد چو آید در سفر

(عطار، ۱۳۸۸: ۷۹)

در داستان تولستوی نیز می‌توان ماکوکیا - بانوی زیبای ثروتمند - که قصد وسوسه کردن پدرسرگی را داشت یا دختر تاجر (ماریا) که او را فریفته و به برقراری رابطه با خود واداشت، نماد نفس اماره دانست (ر.ک: تولستوی، ۱۳۸۹: ۵۳-۵۸ و ۱۰۴).

۵. نتیجه‌گیری

نتیجه بررسی و مقایسه داستان «شیخ صنعان» و داستان پدرسرگی نشان می‌دهد که تجربیات و تأملات مشترکی موجب خلق این دو اثر شده است؛ پس ممکن است عطار و تولستوی زمینه‌های اعتقادی و باورهای دینی و اخلاقی مشترک داشته‌اند. همین نکته باعث شده که این دو داستان ساختارهای کم‌وبیش مشابهی داشته باشند؛ همچنین، با توجه به اینکه دو داستان در مضامین، شخصیت‌پردازی و نتیجه تا حد زیادی همانندی دارند، این شباهت می‌تواند دلیلی بر وجود عناصر مشترک در ادبیات شرق و غرب نیز باشد. وجود حجاب و مانع میان حق و خلق و اراده و خواست خداوند برای از بین رفتن این حجاب‌ها بن‌مایه اصلی دو داستان است. در هر دو داستان، عشق نقشی اساسی در تحول شخصیت‌ها دارد و نماد زن دارای کارکردی مشابه در هر دو اثر است. دستیابی به حقیقت و کمال نیز از آرمان‌های تولستوی و عطار بوده که در نگارش آثار و ترسیم

شخصیت‌ها خودنمایی می‌کند و سیروس‌سلوک در راهی است که تا پیشگاه خداوند ادامه می‌یابد. مهم‌ترین تفاوت دو داستان، نارضایتی پدرسرگی از وضعیت موجود و طی کردن مراحل متعدد در رسیدن به کمال است که در شیخ صنعان دیده نمی‌شود.

منابع

- اقبال، زیبا. (۱۳۹۵). شور عشق. تهران: تیرگان.
- الیاده، میرچا. (۱۳۷۳). آیین گنوسی و مانوی. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: فکر روز.
- بامشکی، سمیرا و شمسی، پارسا. (۱۳۹۶). مایگان‌شناسی تطبیقی در پرتوی بازنمایی ادبی شخصیت‌های اصلی در داستان‌های تائیس از آناتول فرانس و شیخ صنعان از عطار. *نقد زیان و ادبیات خارجی*، شماره ۱۸، ۲۹-۵۷.
- بخاری کلاباذی، ابواسحاق. (۱۹۲۱م). شرح تعرف. هند: بی‌نا.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۷۶). تفسیری دیگر از شیخ صنعان. *نامه فرهنگستان*، ۳(۲)، ۳۹-۶۱.
- تقوی، محمد. (۱۳۸۹). از کعبه تا روم (بررسی تطبیقی شیخ صنعان و فاوست گوته). *پژوهش‌های زیان و ادب فارسی*، ۲(۲)، ۱-۲۸.
- تولستوی، لئو. (۱۳۸۹). پدرسرگی. ترجمه سروش حبیبی. تهران: چشمه.
- تهانوی، علی بن علی. (۱۸۶۹). *کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم*. ترجمه جرج زیدانی و عبدالله خالدی. محقق علی فرید دحروج. بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- دهباشی، مهدی و میرباقری‌فرد، سید علی‌اصغر. (۱۳۸۴). تاریخ تصوف. تهران: سمت.
- رسمی، عاتکه و رسمی، سکینه. (۱۴۰۱). بررسی تطبیقی رموز عرفانی منظومه مهر و ماه جمالی با داستان شیخ صنعان. *شعرپژوهی*، شماره ۵۱، ۱۶۹-۱۹۴.
- رسول‌زاده، عباس. (۱۳۹۰). عرفان و رهبانیت در مسیحیت. *معرفت ادیان*، ۲(۳)، ۷۹-۱۰۹.
- سجادی، سید جعفر. (۱۳۹۳). *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*. چ ۱۰. تهران: طهوری.
- سراج طوسی، ابونصر عبدالله بن علی. (۱۳۹۴). *اللمع فی التصوف*. تصحیح رنولد نیکلسون. ترجمه قدرت‌الله خیاطیان و محمود خرسندی. سمنان: انتشارات دانشگاه سمنان.
- سلیمانی، مرضیه. (۱۳۸۷). بررسی کتاب آثار بنیادین عرفان مسیحی اثر برنارد مک‌گین. *مجله کتاب ماه دین*، ۱۲ (۱۳۳ و ۱۳۴)، ۲۸-۳۵.
- سیوطی، جلال‌الدین ابوالفضل. (۱۴۱۴ق). *الدر المثور فی تفسیر المأثور*. بیروت-لبنان: دارالفکر.
- شیروانی، زین‌العابدین. (۱۳۱۵ق). *بستان السیاحه*. تهران: کتابخانه سنایی.

طغیانی، اسحاق و مشاور، زهره. (۱۳۹۳). بررسی تطبیقی مفهوم سلوک در رمان سیدارتا و حکایت شیخ صنعان. *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی*، شماره ۳۴، ۱۶۱-۱۹۲.

عطار، شیخ فریدالدین محمد. (۱۳۸۸). *منطق الطیر*. تصحیح سیدصادق گوهرین. چ ۲۵. تهران: علمی و فرهنگی.

فروهر، نصرت‌الله. (۱۳۸۷). *سرچشمه‌های عرفانی*. تهران: افکار.

قیصری، داوود. (۱۳۷۵). *شرح فصوص الحکم*. تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

کاشانی، عزالدین. (۱۳۶۷). *مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة*. به اهتمام جلال‌الدین همایی. تهران: هما.

کاشانی، عبدالرزاق. (۱۳۵۴). *شرح منازل السائرین / انصاری*. تهران: حامد.

مشاور، زهره، نصر اصفهانی، محمدرضا و هاشمی، سید مرتضی. (۱۳۹۱). *مقایسه تحلیلی رمان سیدارتا با حکایت شیخ صنعان*. *نشریه ادبیات تطبیقی*، ۳(۶)، ۲۴۱-۲۶۳.

نصر اصفهانی، محمدرضا. (۱۳۸۷). *مقایسه تحلیلی درون‌مایه و شخصیت در رمان سرگیوس پیر و روایت ابراهیم ادهم*. *گوهر گویا*، شماره ۵، ۱۸۹-۲۱۰.

هالروید، استوارت. (۱۳۹۵). *ادبیات گنوسی*. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: اسطوره.

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۷). *کشف المحجوب*. مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. تهران: انتشارات سروش.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۲). *روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه*. ترجمه محمدعلی امیری. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های حبیبی.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۵۲). *روان‌شناسی و دین*. ترجمه فؤاد روحانی. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های حبیبی.